

Explaining the Cycle of Outside and Inside in Education Based on Shahid Motahhari's Thought

Shahram Ramesht*

meysam sedaqat-zadeh**

Abstract

The process of human evolution and the course of the flourishing of his talents is a movement that, on the one hand, is towards the inside and the truth of existence, and on the other hand, reveals the acquired truths in the outside of the universe. This study aims at explaining the cycle of outside and inside in education based on Shahid Motahhari's thought. For this purpose, all Shahid Motahhari's works were analyzed using a descriptive-analytical method without sampling. The findings indicate that, in Shahid Motahhari's thought, there are following relationships between inside and outside: 'inside; truth of outside', 'outside; a symbol of inside' and 'outside; a means of inside'. He considers the education process to be a cycle between the practical manifestations of the learner and his inside, and on the other hand, he regards the right education as a movement towards inside and from the shell to the core. Therefore, the educators' task in this view is to be fully familiar with this cycle and make a decision to improve the learners according to it, for there is no other way to reach the learners' inside except for the manifestations of his inside in practice. Furthermore, to stabilize and strengthen the learner's dispositions, the educator can use this cycle by repeating the correct outward action and receiving its feedback.

Keywords: outside, inside, education, Shahid Motahhari.

* Ph.D. Student in the Philosophy of Education, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran, Shahram.ramesht@modares.ac.ir.

** Corresponding Author: Assistant Professor, Department of Culture and Education, Imam Sadiq University, Tehran, Iran, University, sedaghat@isu.ac.ir

تبیین چرخه ظاهر و باطن در تربیت براساس اندیشه شهیدمطهری

شهرام رامشت*

میثم صداقت‌زاده**

چکیده

فرایند تکامل انسان و سیر شکوفایی استعدادهای او، حرکتی است که از یک‌جهت روبه‌سوی باطن و حقیقت هستی دارد و از جهت دیگر حقایق کسب شده را در ظاهر عالم آشکار می‌سازد. این پژوهش با هدف تبیین چرخه ظاهر و باطن در تربیت براساس اندیشه شهید مطهری صورت پذیرفته است. برای این منظور تمامی آثار مکتوب شهیدمطهری با روش تحلیلی توصیفی بدون نمونه‌گیری مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در اندیشه شهید مطهری نسبت‌های «باطن؛ حقیقت ظاهر»، «ظاهر؛ نماد باطن» و «ظاهر؛ وسیله باطن» میان ظاهر و باطن برقرار است. ایشان فرایند تربیت را به یک معنا چرخه‌ای میان ظهورات عملی متربی و باطن وی دانسته و از طرفی تربیت صحیح را حرکت به سمت باطن و از پوسته به مغز عنوان می‌کنند. لذا وظیفه مربیان در این نگاه، آشنایی کامل با این چرخه و تصمیم‌گیری برای اصلاح متربیان براساس آن است. چراکه برای رسیدن به باطن متربی راهی جز ظهورات باطن او در عمل وجود ندارد. همچنین مربی می‌تواند از این چرخه با تکرار عمل ظاهری صحیح و دریافت بازخورد آن، برای تثبیت و تقویت ملکات متربی استفاده کند. واژگان کلیدی: ظاهر، باطن، تربیت، شهید مطهری.

مقدمه

برای فهم عمیق و شناخت صحیح فرایند تربیت، می‌توان از چشم‌اندازهای گوناگونی به آن نگریست. گاهی متربی کانون بحث قرار می‌گیرد و مسیری که برای تکامل و شکوفایی خود طی می‌کند به این نام خوانده می‌شود. زمانی مشروعیت تربیت و اینکه چه کسی شأن تربیت دارد محور تعریف قرار می‌گیرد. زمانی دیگر غایت آن و جایی که باید به آن رسید مبنای تعریف خواهد بود. در برخی موارد نیز فرایند ارتباطی و تعاملی که میان مربی و متربی رخ می‌دهد مورد تأکید قرار می‌گیرد. گاهی به مربی توجه می‌شود و به مجموعه اقداماتی که او برای اصلاح و هدایت دیگری انجام می‌دهد تربیت گفته می‌شود. اگر تعریف تربیت را براساس هدف آن در نظر بگیریم، تربیت عبارت است از شکوفا شدن استعدادهای فطری انسان. به تعبیر دیگر تربیت فرایند به فعلیت رسیدن آن چیزی است که در انسان به صورت بالقوه وجود دارد. به بیان دیگر، به ظهور رسیدن آنچه در درون او نهاده شده است. در واقع تربیت در این معنا چیزی جز ظاهر کردن کمالات انسانی انسان نیست و این به معنی همه آن چیزی است که در فرایند تربیت انسان انجام می‌شود که در حقیقت مقدمه تجلی ذی حیات از بطون به ظهور و از خفا به شهود و از قوه به فعل است (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۹۵).

در ابتدای خلقت انسان، مقاماتی از انسانیت در او به صورت بالقوه وجود دارد که به تدریج با طی مسیر فطرت به ظهور می‌رسد. هر مرتبه‌ای از ظهور این کمالات، مقدمه‌ای است برای پیدایش کمال بالاتر، و پیدایش کمال بالاتر علاوه بر بروز و نمودی که در مراتب پایین دارد، مجدداً زمینه را برای نیل به مراتب بالاتر فراهم می‌کند. در واقع فرایند تکامل انسان و سیر شکوفایی استعدادهای او، حرکتی است که از یک‌جهت روبرو سوی باطن و حقیقت هستی دارد و از جهت دیگر حقایق کسب شده را در ظاهر عالم آشکار می‌سازد. از این‌رو می‌توان گفت تربیت، حرکتی است «رفت و برگشتی» که در مداری از ظاهر به باطن و از باطن به ظاهر رقم می‌خورد.

با توجه به هدف تربیت، اصلاح متربی یکی از وظایف که مربی است. ایشان می‌تواند با مداومت بر اصلاح متربی زمینه‌ساز بیداری فطرت پاک الهی، ایجاد تحول و اشتیاق درونی، زنده شدن قلب و تجلی ایمان، تقوا و تزکیه درونی، درونی‌سازی آموزه‌های دینی و التزام عملی و نیز معنایابی در زندگی و هویت‌سازی شود و از این طریق نتایج پایدار بر جای گذارد، به‌گونه‌ای که خصلت‌های کسب شده حتی در دشوارترین اوضاع و سخت‌ترین موقعیت‌ها نیز به کمک شخص آمده و در هر فراز و نشیبی به او مدد رساند. این اصلاحات به‌منظور رشد و تعالی باطن متربی صورت می‌پذیرد، لیکن مربی به باطن متربی خود دسترسی نداشته و تنها اعمال ظاهری ایشان را مشاهده می‌کند. از این

جهت بررسی فرایند تربیت براساس چرخه ظاهر و باطن، ضرورت پیدا می‌کند. این پژوهش در جهت تبیین این رابطه در اندیشه شهید مطهری به این سؤالات پاسخ می‌دهد: جایگاه ظاهر در عمل تربیت چیست؟ نسبت میان ظاهر و باطن چیست؟ چرخه ظاهر و باطن در تربیت چگونه شکل می‌پذیرد؟

مبانی نظری

ظاهر و باطن هستی

وقتی به مشاهده این جهان می‌پردازیم به وجوداتی برخورد می‌کنیم که یک‌جا هستند و جای دیگر نیستند یا با نقص و خردی و امکان و محدودیت و مشروطیت و وابستگی توأم‌اند؛ در این موارد حکم می‌کنیم که جهان عین حقیقت هستی نیست، بلکه سایه‌ای از هستی است. همچنین جهان هستی توأم با نیستی بوده و معلول، ظهور و تجلی است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۹۹۰). به عبارت دیگر محدودیت‌های این دنیا و آمیختگی وجود و عدم در آن به ما می‌گوید حقیقت هستی بالاتر و بالاتر از این جهان مادی است و واقعیات این جهان، درجه تنزل یافته و مرتبه نازله واقعیات عالمی دیگر است که «جهان غیب» نامیده می‌شود. آنچه در این جهان به صورت امری محدود است، در مرتبه‌ای و در جهانی مقدم بر این جهان (جهان غیب) به صورت وجودی نامحدود وجود دارد (حجر، ۲۱) (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۳۴).

عالم طبیعت در احاطه عالم دیگری است که به لحاظ مرتبه وجودی از آن بالاتر و قوی‌تر است؛ به بیان شهید مطهری: «بر آن مرتبه، چیز دیگری احاطه وجودی دارد و بر آن چیز دیگر باز چیز دیگری احاطه وجودی دارد تا می‌رسد به آنجا که «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (بروج، ۲۰) و ذات لایتناهی پروردگار بر همه چیز احاطه دارد که آن وجود لایتناهی است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۰، ص ۳۷۶-۳۷۵). این عوالم و سلسله مراتب طولی وجود، متباین و جدای از یکدیگر نیستند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۱، ص ۴۸۶)؛ بلکه با یکدیگر تطابق دارند و تفاوت آنها در شدت و ضعفشان است. به عبارت دیگر هر عالمی، سایه عالم دیگر بوده و مرتبه بالاتر، همان عالم پایین‌تر منهای نواقص آن است که از بالاتری و پایینتری به «حقیقه» و «رقیقه» تعبیر می‌کنند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۷، ص ۲۷۶) که در این معنا، عوالم بالاتر، حقیقت عوالم پایین‌تر از خود بوده و عوالم پایین‌تر، تنزل یافته (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۳۹) و رقیق شده عوالم بالا و در واقع سایه و انعکاس آنها هستند. در نتیجه، «حقیقت» و «اصل» آنچه در این جهان است، در جهانی دیگر است که جهان غیب نامیده می‌شود و آنچه در آن جهان است «رقیقه» و «سایه» آن، در این جهان است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۳۹).

با این نگاه، «خلقت»، چیزی جز «جلوه کردن» حقیقت هستی در عوالم نیست؛ و خداوند با ظهور و تجلی در مراتب عالم، موجودات را خلق می‌کند. آن «حقیقت»، در مراتب این عوالم ظهور کرده و آنچه ما در این عالم می‌بینیم تنها ظاهری از حقایق ماورایی خود است. به بیان شهید مطهری: «در تجلی و ظهور، نوعی وحدت میان ظاهر و مظهر حکمفرماست؛ مظهر همان ظاهر است؛ حقیقت جلوه، خود متجلی است؛ جلوه شیء، ثانی شیء نیست؛ جلوه یک حقیقت، مرتبه‌ای از مراتب همان حقیقت است نه اینکه موجودی باشد در جنب آن حقیقت» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، ص ۲۱۴).

بنابراین هرچه در هستی مشاهده می‌کنیم، آن را دارای «ملک و ملکوت»، «غیب و شهود»، «حقیقه و رقیقه»، «بود و نمود»، «علوی و سفلی»، «ذات و تجلی»، «قالب و معنا»، «روح و کالبد» و «ظاهر و باطن» می‌یابیم. به بیان دیگر، هر چیزی در این جهان ظاهر و قالبی دارد و معنا و باطنی... ظاهر و قالب جهان هستی، همین نمودها و پدیده‌های محسوسی است که با حواس ما قابل درک است، که آن را به نام عالم طبیعت یا عالم دنیا می‌خوانیم. اما باطن جهان هستی عبارت است از غیب و ملکوت که حاکم بر طبیعت و مدبّر آن است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۵۹). به همین دلیل قرآن، همه مخلوقات را آیت و نشانه می‌نامد و مردم را دعوت به مطالعه در آنها می‌کند. این از آن‌روست که آثار حیات در ظاهر است و خود حیات در باطن قرار دارد. لذا از این ظاهر به وجود آن باطن پی می‌بریم و از این قشر و از این پوست به آن لبّ و مغز می‌رسیم (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۷۱).

دنیا و آخرت را می‌توان به مثابه مصداقی برای ظاهر و باطن در نظر گرفت. اگرچه در میان متفکرین نحله‌های فکری مختلف اختلاف نظر در این باره وجود دارد و برخی مانند محدثین، دنیا و آخرت را یکی دانسته و معتقدند تنها به لحاظ زمانی با یکدیگر تفاوت دارند و اگر امتداد زمان به جایی برسد که دنیا تمام شود، آخرت شروع می‌شود (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۸، ص ۲۵۸). برخی دیگر مانند مسیحیان حساب دنیا و آخرت را به کلی از یکدیگر مجزا می‌دانند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۵۲۱) و مانند مانویت و آیین مزدکی به اصل جدایی سعادت روح و بدن و تضاد کار دنیا و آخرت معتقدند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۳۲۲). اما به باور شهید مطهری قرآن نسبت دنیا و آخرت را نسبت ظاهر و باطن در نظر می‌گیرد (روم، ۷) (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۲۹). از نظر ایشان «ارتباط دو جهان با یکدیگر از قبیل ارتباط ظاهر و باطن شیء واحد است، از قبیل پیوستگی دو رویه یک پارچه است، از قبیل پیوند روح و بدن است که چیزی است حد وسط میان یگانگی و دوگانگی» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶، ص ۵۱۶). به عبارت دیگر، نسبت آخرت به دنیا از قبیل نسبت دو موجود

عرضی نیست، بلکه از قبیل باطن جهان و ظاهر جهان و از قبیل باطن انسان و ظاهر انسان است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، ص ۳۰۶).

ظاهر و باطن معرفت

همان‌گونه که برخی انسان‌ها در حیات خود مشغول مرتبه غریزی و طبیعی خود شده از روح و فطرتشان غفلت می‌کنند (اعراف، ۱۷۹)؛ در عرصه جهان‌بینی نیز برخی به شناخت ظاهر حیات دنیا توجه دارند و از آخرت و مراتب ملکوتی عالم غافلند (روم، ۷). همچنین عده‌ای در عرصه معرفت‌شناسی، منبع معرفت را محدود به تجربه حسی نموده و عقل و شهود را به‌عنوان منبع معتبر شناخت در نظر نمی‌گیرند. این در حالی است که هستی و به‌تبع آن انسان دارای مراتب ظاهری و باطنی بوده و شناخت انسان نسبت به جهان نیز ممکن است ظاهری یا باطنی باشد. به باور شهید مطهری: «انسان با قشر و پوسته و قسمت محسوس و ظاهر جهان وجود خود، با قشر و پوسته محسوس جهان بزرگ ارتباط پیدا می‌کند و با قسمت هسته و مغز نامحسوس جهان وجود خود، با باطن و هسته و مغز و جنبه‌های نامحسوس جهان بزرگ ارتباط پیدا می‌کند» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۷۴).

اگرچه مراتب وجود انسان و جهان، به صورت پیوستاری غیرقابل تفکیک از یکدیگر وجود دارند؛ اما برای آسان نمودن توضیح آن می‌توان از حیث معرفت‌شناختی، منابع شناخت انسان را حداقل در دو مرتبه حسی و عقلی معرفی کرد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۹، ص ۳۹۷). بسیاری از مردم محدود به مرتبه حسی هستند که تنها یک مرحله از شناخت را دربر می‌گیرد که آن عبارت است از «شناخت ظاهری»، «شناخت سطحی» یا «شناخت غیرعمقی» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، ص ۳۹۷). انسان در بدو تولد، فاقد هرگونه شناخت است. خداوند به انسان حواس را عنایت کرده تا به‌وسیله آن جهان را بررسی کرده و مورد مطالعه قرار دهد و همچنین قوه تجزیه و تحلیل داده که در آنچه از راه حواس به‌دست می‌آورد، تعمق کند و از ظاهر گذشته و به باطن و درون اشیاء و قوانین حاکم بر آنها راه یابد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۳۲). اما بسیاری از مردم، به‌ویژه در جهان مدرن استفاده چندانی از این مراتب از عقل نکرده و معرفت خود را محدود به شناخت حسی می‌نمایند (عنکبوت، ۶۳). این در حالی است که به باور شهید مطهری گرچه شناخت حسی در حد خود، معرفتی مفید و مورد قبول است، اما نمی‌توان در آن توقف و به آن اکتفا کرد. این مرتبه از شناخت که مشترک میان انسان و حیوان است اولاً «جزئی» و «فردی» است؛ ثانیاً «ظاهری» است و عمقی ندارد؛ ثالثاً «حالی» است و نمی‌تواند نسبت به گذشته و آینده شناخت یابد؛ و رابعاً «منطقه‌ای» است و امکان ادراک مکان‌های فراتر از خود را ندارد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، ص ۳۹۸-۳۹۹). اما نباید معرفت انسان

را محدود به شناخت حسی دانست؛ بلکه او صاحب عقل است و به وسیله آن می‌تواند به اعماق عالم سفر کرده و مفاهیم کلی و حقایق عمیق عالم را درک نماید. به عقیده شهید مطهری عقل می‌تواند از ظاهر اشیاء به باطن آنها یا به بیان کانت از «فنومن» به «نومن» نفوذ کند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۰، ص ۳۲۵). این نوع شناخت که محصول «حرکت عمقی» انسان است اهمیت بسیاری در سیر تربیتی انسان دارد و همان است که شهید مطهری نام آن را شناخت استنباطی یا استدلالی یا -به تبع قرآن- آیه‌ای نهاده‌اند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۵۰-۴۹).

روش تحقیق

روش پژوهش حاضر از نوع توصیفی تحلیلی است. اسناد مورد استفاده شامل آثار مکتوب شهید مطهری در موضوع تحقیق است. جامعه پژوهش شامل کلیه منابع و مراجع موجود و مرتبط با آراء و اندیشه‌های فلسفی-تربیتی شهید مطهری بوده است. از آنجاکه در این تحقیق کلیه منابع و مراجع مرتبط با آراء و اندیشه‌های فلسفی-تربیتی مطهری فیش برداری و در راستای هدف پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است، بنابراین نمونه‌گیری انجام نشده و کلیه منابع و مراجع، مورد نظر بررسی و تحلیل شده است. از این رو، ابزار پژوهش فرم‌های فیش برداری بوده و داده‌های حاصل نیز با استفاده از روش تحلیل مضمون طبقه‌بندی و تحلیل شده‌اند. تحلیل مضمون یک راهبرد تقلیل و تحلیل داده‌هاست که توسط آن داده‌های کیفی تقسیم‌بندی، طبقه‌بندی، تلخیص و بازسازی می‌شوند. تحلیل مضمون اصولاً یک راهبرد توصیفی است که یافتن الگوها و مفاهیم مهم را از درون مجموعه داده‌های کیفی تسهیل می‌نماید (گیون، ۲۰۰۸، ص ۱۲۰).

پیشینه تحقیق

محمدی‌بدر و همکاران (۱۳۹۹) در تحقیقی با عنوان «بررسی تطبیقی تربیت ظاهر و باطن در کلام مولانا و سعدی» با توجه به اشتراک تربیت عرفانی در تعلیمات مولانا و سعدی، آثار ایشان را در تربیت ظاهر و باطن مورد بررسی قرار داده‌اند. ایشان «ظاهر انسان بر باطن انسان تأثیرگذار است» و «باطن انسان بر ظاهر انسان تأثیرگذار است» را به‌عنوان مبنا، «تغییر ظاهر، زیرا باعث تحول باطن انسان می‌شود» و «تغییر باطن، زیرا باعث تحول ظاهر و به‌طورکلی وجود انسان می‌شود» را به‌عنوان اصل و «تحمیل به نفس، زیرا تربیت نفس برای تحول باطنی مؤثر است» و «اعطای بینش، زیرا اعطای بینش در مورد حقیقت هستی، دنیا، حقیقت انسان، تاریخ انسان و مرگ از سوی یک مربی یا یک مکتب باعث تحول باطنی متربی است» را به‌عنوان روش برای پژوهش خود در نظر داشته و بررسی آثار را ذیل آن انجام داده‌اند.

صدری و ژبانی (۱۳۹۳) در پژوهشی تحت عنوان «تأثیر اصلاح ظاهر بر باطن در آموزه‌های تربیتی صوفیه» به بررسی روش‌های ظاهری صوفیان برای اصلاح باطنی پرداخته‌اند. ایشان تصورات درونی و وضعیت ظاهری را دائماً با یکدیگر در تأثیر متقابل دانسته و تصریح دارند، مبنای عمل تربیتی صوفیان، تلقین به نفس یا ذکر به منظور رهایی از خودپرستی و تحمیل به نفس یا ریاضت برای تسلیم کردن نفس اماره است. صوفیان برای تحول باطنی در سالک، تغییر در ظاهر را ضروری می‌دانند تا در نهایت این اصلاح ظاهر به شکل‌دهی باطن و شخصیت فرد منجر شود. ایشان همچنین اشاره دارند که ظاهرسازی زمانی مذموم محسوب می‌شود که متوجه به مردم و مایه خودنمایی و ریا باشد، اما اگر متوجه به درون بوده و جهت تربیت عالی‌ه باشد، مقبول و اهمیت خاصی در نظام تربیتی صوفیان خواهد داشت.

جعفریان و میرزامحمدی (۱۳۹۴) در تحقیقی با عنوان «تبیین نقش و جایگاه اصل تربیتی گذر از ظاهر به باطن در سبک زندگی اسلامی و تأثیر آن بر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی» به بررسی اصل تربیتی قرآنی گذر از ظاهر به باطن در سه محور چیستی این اصل، نقش و جایگاه آن در سبک زندگی اسلامی و تأثیرش بر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی پرداخته‌اند. ایشان این اصل را باتوجه به آموزه‌های قرآنی مبنی بر ظاهر و باطن داشتن عالم دانسته و روش‌هایی از جمله روش تجربی، عقلانی و شهودی برای دستیابی به باطن از ظاهر را راهگشا عنوان می‌کنند. ایشان همچنین در سه حوزه آموزش و پرورش، خانواده و رسانه، که از عناصر مهم سبک زندگی است به ترتیب، توجه به آموزش معناگرا در عین توجه به آموزش واقعگرا با ابزار و روش‌های متناسب برای عبور از واقع به معنا، تربیت عقلانی و بصیرت آفرین، تولید برنامه‌های عمق‌دار و تعقلی بجای برنامه‌های مروج نیازهای سطحی و ظاهری در رسانه را استنتاج می‌کنند.

یافته‌ها

نقش ظاهر در تربیت

با توجه به آنچه ناظر به نظریه ظاهر و باطن بیان شد، این نتیجه در تربیت حاصل می‌شود که آدمی به اندام جسمانی خلاصه نشده بلکه حقیقت وجودی انسان بعد روحی و فطری اوست. موضوع اصلی تربیت و همه اقداماتی که برای تعالی انسان انجام می‌شود نیز باید ناظر به تعالی و رشد همین حقیقت باشد. حال سؤال این است که با این توصیف آیا می‌توان گفت آنچه در ظاهر انسان مشاهده می‌شود هیچ جایگاهی در تربیت ندارد؟ پاسخ منفی است. بعد جسمی و ظاهری انسان حداقل دو شأن مهم در تربیت دارد:

اول، آنچه در ظاهر از هر شخص و هر جامعه مشاهده می‌شود، نشانه و سایه‌ای است از آنچه در باطن و نهاد اوست؛ و این برای شناخت و بازخورد گرفتن مربی و طراحی گام‌های بعدی تربیت بسیار مهم است.

دوم، جلوه‌های ظاهری کمالات انسان در دنیا، راهی است برای تثبیت و ارتقاء آن کمالات درونی و در نتیجه رشد حقیقی او. در واقع تا وقتی انسان در دنیا زیست می‌کند؛ بخش مهمی از رشد روحی او به وسیله رفتارهای جسمی و ظاهری اش محقق می‌شود.

به عبارت دیگر، انسان خود واقعی خود را در نمودها و رفتارهای خارجی نشان می‌دهد و با هر یک از این رفتارها و ظهورات، گامی در جهت تثبیت و تقویت آن حقیقت بر می‌دارد. برای نمونه، انسان حلیم با بردباری کردن در مواجهه با هر واقعه، از یک سو این صفت خود را به دیگران می‌نماید؛ و از سوی دیگر ملکه حلم را در روح خود تقویت می‌نماید. همچنین یک مربی، با مشاهده بی‌تابی و پرخاشگری متربی در یک رخداد، اولاً نسبت به ضعف شخصیتی او آگاه می‌شود و ثانیاً با شکل دادن رفتارهای حساب‌شده‌تر، برای سعه صدر و تقویت صفت بردباری او تلاش می‌کند. در نتیجه می‌توان فرایند تربیت را به چرخه‌ای تشبیه کرد که آنچه در باطن انسان است خود را در ظواهر وجود او نشان می‌دهد که خود این نمود ظاهری، باطن وی را می‌سازد. در مجموعه این رفت و برگشت میان ظاهر و باطن است که تکرار یک فعل ساده به تدریج به ملکه و شخصیت مستقر تبدیل می‌شود. مسیر تربیت درونی، از رفتارهای بیرونی می‌گذرد و درونیات فرد، به صورت طبیعی خود را در ظاهر او آشکار می‌سازند. نوع پوشش، نحوه راه رفتن، لحن کلام، حرکت‌های بدن، ابراز خوشحالی‌ها و ناراحتی‌ها، اعمال و رفتار و همه آنچه در این دنیا از انسان مشاهده می‌شود، «نماد» و «نشانه» ای است از حقیقت وجود متربی؛ که برای اصلاح یا تقویت آن حقیقت باید رفتارها و ظواهری متناسب با آن را در او ایجاد کرد.

نسبت ظاهر و باطن

به بیان شهید مطهری «ظاهر و باطن، و روح و قالب، و مغز و پوست توأم با یکدیگر و همراه با یکدیگرند. رعایت هر دو جنبه واجب و لازم است... ظاهر دین عبارت است از انجام اعمال و افعال ظاهری که از طرف شارع مقدس دستور آنها رسیده است و البته هر یک از آنها در جای خود لازم الاجراست. اما روح دین عبارت است از روشن شدن ضمیر و باطن به نور ایمان و عرفان» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۲، ص ۳۵۹). دین همان راه زندگی انسان است که باید به وسیله انجام اعمال ظاهری، به باطن آن که همان نور ایمان است راه یافت و سپس آن ایمان را در رفتارهای بعدی

متجلی نمود. به عبارت دیگر اولاً ایمان به خدا، اصل و حقیقت دین و شخصیت یک مسلمان واقعی است؛ ثانیاً عمل صالح، نتیجه و تجلی ایمان قلبی است؛ و ثالثاً همین عمل صالح موجب تقویت ایمان خواهد بود. در ادامه هر یک از این سه نسبت را به طور مختصر شرح خواهیم داد.

الف) باطن؛ حقیقت ظاهر

در اندیشه شهید مطهری، اسلام دارای حتی یک وسیله مادی و یک شکل ظاهری نیست که جنبه تقدس داشته باشد و مسلمانان امر به حفظ آن ظاهر شده باشند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶، ص ۳۲۸). بلکه هر دستوری در اسلام وجود دارد مربوط به روح، باطن و هدف زندگی است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۹، ص ۱۱۷). اگر آن روح و هدف محقق شود، آن شکل ظاهری و وسیله مادی نیز تقدس می‌یابد، در غیر این صورت شکل ظاهری آن وسیله به تنهایی مقدس نیست. ممکن است در شرایط مختلف ظاهر دستورهای دینی از بین برود یا تغییر کند؛ اما معیار آن تغییرات، همان روح و باطن دستورات است که ذاتاً مورد تأکید اسلام قرار گرفته است.

در مورد تربیت انسان نیز موضوع سخن، حقیقت وجودی و نه بدن و ظاهر اوست. شهید مطهری فردی که از نظر اندام کامل، رشید و سالم بوده و از لحاظ روحی، عقلی و فکری رشد نکرده باشد را به به بادامی که پوست خوبی داشته ولی درون پوکی دارد تشبیه می‌کند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۷، ص ۴۳۰). در واقع زمانی می‌توان مربی را مثلاً مسلمان یا شیعه دانست که حقیقت اسلام و تشیع در باطن او وجود داشته باشد، در غیر این صورت هر چند ظواهر و شعارهای این مکتب دائماً خودنمایی کنند، اثر شعار با مسلمانی واقعی متفاوت است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۶، ص ۲۹۳).

اساساً همه رفتارهای شایسته‌ای که از انسان سر می‌زند در صورتی مطلوب است که باطن و حقیقت آن پاک باشد. بدان معنا که تنها زمانی می‌توان «عمل» را خیر دانست که «عامل» آن خیر بوده و خاستگاه آن پاک باشد. به بیان شهید مطهری، «باید در پیکر عملی که حسن فعلی دارد، حسن فاعلی دمیده شود تا آن عمل زنده گردد و حیات یابد» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۹۸). معنای این سخن آن است که نیت و باطن عمل از خود عمل افضل، و روح عمل از اندام عمل مهم‌تر است. به عبارتی عمل نمودارکننده نیت بوده است، در نتیجه می‌توان نیت را اساس (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۷، ص ۴۹۶) و ظاهر رفتارها را تنها تنزل یافته همان باطن‌ها و نیت‌ها دانست. برای نمونه، دو نفر که یک عمل را انجام می‌دهند، آنکه به نور خدا روشن است و آنکه به نور خدا روشن نیست، اینها به ظاهر یک جور عمل را انجام داده اند ولی در باطن، به دلیل خاستگاه متفاوت این دو عمل، تفاوت این عمل و آن عمل بسیار زیاد است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۶، ص ۴۸۵).

نتیجه اینکه «تا عملی از راه نیت و از راه عقیده و ایمان، نورانیت و صفا پیدا نکند، به ملکوت علیا نمی‌رسد؛ عملی به ملکوت علیا می‌رسد که روح داشته باشد. روح عمل همان بهره اخروی و ملکوتی آن است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۰۴). چراکه با توجه به بحث ظاهر و باطن دنیا و آخرت، در این عالم ظاهر بر باطن غالب و حاکم، و به عبارتی دیگر باطن مخفی است. اما در آخرت، قضایا زیر و رو شده و ظاهرها تابع باطن‌ها می‌شوند. بنابراین حشر هر کس براساس نیت و باطن وی خواهد بود (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۷، ص ۸۹).

ب) ظاهر؛ نماد باطن

همان‌طورکه پیشتر اشاره شد، هر باطنی خود را ظاهر می‌کند و هر ظاهری نشانه و آیه‌ای از باطن خود است. اگر مداخله غیرعادی صورت نگیرد؛ حقایق باطنی، طبعاً خود را ظهور و بروز می‌دهند و بینندگان می‌توانند از راه مشاهده این نمادها و نمودها به عمق آن معانی راه یابند. به بیان شهید مطهری، به‌طورکلی اصول اساس هستند، و شعارها و ظواهر به منزله پوست‌هایی است بر روی آن مغزها. به عبارتی به‌وسیله شعائر و ظواهر خود را به اصول که باطن و اساس هستند وصل کرده و اعلام وابستگی می‌کنیم (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵، ص ۳۸۰-۳۷۹). ایشان معتقدند «[این شعارها و وقایع ظاهری] از نظر شعاع اثر سودمند یا زیانبار، در دفتر تاریخ ثبت می‌شود و تاریخ درباره آن قضاوت می‌کند، آن را ستایش یا نکوهش می‌نماید؛ ولی از نظر شعاع انتساب با روح بشر، تنها در دفاتر علوی ملکوتی ثبت و ضبط می‌شود. دفتر تاریخ، عمل بزرگ و مؤثر می‌خواهد و چنین عملی را ستایش می‌کند؛ ولی دفاتر علوی ملکوتی الهی علاوه بر این جهت در جستجوی عمل جاندار است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۹۶).

حال سؤال این است که آیا ثبت در تاریخ و آشکار شدن یک حقیقت باطنی در ظاهر این دنیا، فضیلت بوده و فایده‌ای بر آن مترتب می‌شود؟ در مبحث بعد فایده و کارکرد مهم اظهار نمودن باطن را بررسی خواهیم کرد، اما در اینجا توجه خود را تنها به فایده داشتن صرف ظهور و جلوه کردن آن حقیقت معطوف می‌داریم. اگر رفتار ظاهری هیچ نقشی در تثبیت و تقویت باطن نداشته باشد؛ آیا آشکار ساختن باطن ایمانی همچنان مفید است؟ به عبارتی دیگر، بر اظهار باطن جز تقویت درون چه فواید دیگری متصور است؟ برای پاسخ این رخداد را از چند جهت می‌توان بررسی کرد:

الف) اساساً نمایان شدن ما فی‌الضمیر، امری است طبیعی، در نتیجه شاید بحث در مفید یا مضر بودن آن چندان وجهی نداشته باشد. اگرچه همین اتفاق طبیعی، موجب می‌شود مثلاً مربی از درون متربی خود آگاه شده و برای آن برنامه‌ریزی کند.

ب) آنچه از یک انسان ظاهر می‌شود، خواسته یا ناخواسته پیامی را به دیگران ارسال می‌کند. مثلاً وقتی یک نیروی نظامی، نشان‌های عالی خود را به لباسش آویخته و صدای خود را موقع صحبت در گلو می‌اندازد، سعی در انتقال پیام ابهت به مخاطب خود است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۹، ص ۴۴۸).

ج) پیامی که به دیگران داده می‌شود ممکن است اعلام وابستگی شخص به یک اندیشه یا فرهنگ باشد. او بدین وسیله این معنا را منتقل می‌کند که من پیرو یک مکتب هستم. شهید مطهری شعارها را نوعی اعلام وابستگی دانسته و بیان می‌کند: «وقتی می‌گوییم «شعائر اسلامی» یعنی کارهایی که وابستگی ما را به اسلام می‌رساند. و مخصوصاً در دین مقدس اسلام یک سلسله مقررات به همین منظور وضع شده است که یک نفر مسلمان و یا جامعه اسلامی وابستگی خودش را به اسلام به این وسیله اعلام بکند» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵، ص ۳۷۹).

د) ارسال پیام وابستگی واقعی به یک فرهنگ در صورتی که به درستی صورت گیرد می‌تواند در اصلاح نگاه دیگران به آن مکتب مؤثر باشد. برای نمونه استاد مطهری اشاره می‌کند که «امام صادق (علیه السلام) فرمود: شما شیعیان اسباب افتخار ما ائمه باشید، زیور ما باشید، مایه ننگ و عار و خجالت و شرمندگی ما نباشید؛ یعنی طوری باشید که در میان سایر مسلمانان نمونه‌هایی از تقوا و پاکی و درستی باشید. فرمود: طوری باشید که وقتی مردم شما را می‌بینند بگویند... خدا پیام‌رزد امام جعفر صادق (علیه السلام) را، چه شیعیان خوبی درست کرده... شما وقتی که اخلاقتان، بازارتان، روحیه و کردارتان برخلاف اسلام است، اسباب خجالت و شرمندگی و سرافکنندگی ما خواهید بود» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۶، ص ۲۹۴).

ه) گاهی ممکن است ابراز درونیات، تأثیر منفی داشته باشد. مثلاً کسی که عمل مثبت ظاهری را انجام می‌دهد دچار عجب و تکبر و احتمالاً ریا و خودنمایی شود. در این صورت همین عمل طبیعی، زمینه‌ساز انحرافی در میسر تربیتی او خواهد شد. از این رو به انسان توصیه شده همواره کوشش کند تا ظاهرش یک درجه پایین‌تر از باطنش باشد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۷، ص ۳۳۵).

ج) ظاهر؛ وسیله باطن

تاکنون اشاره شده است که آنچه در دنیا وجود دارد دو چهره‌ای است، چهره‌ای دنیایی و چهره‌ای غیبی و آخرتی. گفته شد «هرچه در دنیا وجود دارد دو چهره‌ای است: چهره‌ای دنیایی و چهره‌ای غیبی و آخرتی. روی دنیایی امری است فانی، زایل، از بین‌رونده، و روی آخرتی یا چهره ملکوتی امری است باقی و زایل‌نشدنی» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۷، ص ۴۵۷). همچنین عنوان شد که ماهیت و واقعیت اعمالی که انسان مرتکب می‌شود، به درجه اخلاص انسان، تیت انسان و پاکی روح انسان بستگی دارد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۶، ص ۴۹۸).

با توجه به این نکات، دشواری تربیت آشکار می‌شود، چراکه وظیفه آن نه تغییر ظاهر؛ بلکه اصلاح درون و باطن انسان و حرکت دادن او و اعمالش به سوی ملکوت عالم است. به تعبیر شهید مطهری «وضع ظاهر یک جامعه را تغییر دادن، مثلاً لباس مردم را تغییر دادن کار مشکلی نیست. یک بخشنامه ممکن است این کار را انجام بدهد. از زور ساخته است که ظاهر یک جامعه را تغییر بدهد، اما باطن یک جامعه را تغییر دادن به طوری که ماهیت آن عوض بشود و بعد به طور خودکار آن کار خودش را انجام بدهد این مشکل‌ترین کار دنیاست» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۸، ص ۴۵).

در تربیت دینی اگرچه تغییرات ظاهری بدون روح، مطلوبیت و تقدسی ندارد، اما نقطه آغاز اصلاح باطن، همان اصلاح ظاهر است. تا وقتی در دنیا زندگی می‌کنیم، اگر بخواهیم در حقیقت و باطن کسی تغییر ایجاد کنیم یا درون خودمان را اصلاح کنیم، راهی جز آغاز کردن از ظاهر نداریم. به بیان ویل دورانت: «مذهب ... به مدد شعائر خود میثاق‌های بشری را به صورت روابط با مهابت انسان و خدا در آورد و از این راه استحکام و ثبات به وجود آورده است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۷۲)؛ در نتیجه اگر کسی که به ظاهر یک عمل تمسک می‌کند، دارای نیت و هدف خیر باشد کارش خیر است و حسن فاعلی دارد. در نتیجه عملش دو بعدی بوده و در دو امتداد پیش رفته است: در امتداد تاریخ و زندگی اجتماعی بشری، و در امتداد معنوی و ملکوتی (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۹۸). به همین سبب است که بخش مهمی از دستورات دینی، ناظر به «تعظیم شعائر» اسلامی است (حج، ۳۲). شهید مطهری حفظ شعارها را پیش‌نیاز حفظ روح اسلامی و ملی ذکر می‌کند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵، ص ۳۶۳). برای نمونه، وقتی نماز که یک عمل ظاهری و یکی از شعائر الهی است اقامه می‌شود، غیر از اینکه بندگی خود نسبت به خدا نشان داده می‌شود؛ با عمق بخشیدن به همین حرکات و با تعمق در معانی الفاظ آن، می‌توان ارتباط خود را با خدا تقویت و تثبیت کرد.

در واقع نمادها و شعارهایی که اسلام برای نهادینه کردن و حفظ معانی عمیق خود در فرد و جامعه ایجاد کرده، از جهت دیگر ریسمان‌ها و وسایلی برای رسیدن به عمق آن معانی هستند. شهید مطهری اشاره دارند که: «حسین سمبل مبارزه با ظلم در دنیای اسلام است، حسین حماسه شهادت است، حسین شعار عدالت اسلامی است، شعار عدالت است. تا شما نام حسین را زنده نگه می‌دارید، یعنی ما طرفدار عدالت اسلامی هستیم. اینکه پرچم سیاه بالای خانه‌تان می‌زنید یعنی من وابسته به حسینم، کدام حسین؟ همان حسینی که در راه عدالت شهید شد» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵، ص ۳۷۰).

این چرخه تربیتی در مورد همه شعائر دیگر نیز صادق بوده و در سنین کودکی تأثیر بسیار شدیدی دارد. در این‌باره شهید مطهری اشاره می‌کند:

«به اندازه‌ای که شعار در روح بچه اثر می‌گذارد اصل حقیقت اثر نمی‌گذارد، یعنی بچه استعداد آن را ندارد. شما اگر می‌خواهید بچه‌تان موحد بشود از اول باید شعار توحید را در خانه‌تان وارد کنید. اگر می‌خواهید بچه‌تان به اسلام و پیغمبر و قرآن معتقد بشود اول باید شعارهای نبوت را در خانه‌تان بیاورید. اگر می‌خواهید بچه‌تان به ائمه اطهار ایمان داشته باشد اول شعارهای امامت را در خانه‌تان ببرید. اگر می‌خواهید بچه‌تان به اصول اجتماعی اسلام پایبند باشد و اسلام را با اصولش بشناسد شعارهای عدالتی و حقوقی اسلام را در خانه‌های خودتان ببرید. بچه‌ای که از ابتدا که چشم باز کرده و دارای گوش شده و درک پیدا کرده است می‌بیند پدرش در هر کاری حتی سر سفره که می‌نشیند اول بلند - نه آرام که بچه چیزی نفهمد و در روح او اثر نگذارد - می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحیم بعد دست به سفره می‌برد، وقتی هم که تمام شد می‌گوید: الحمد لله رب العالمین، شکراً لله خدایا سپاس تو، این کار در روح او خیلی اثر می‌گذارد» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵، ص ۳۶۶).

نتیجه‌گیری

عالم هستی محدود به همین ظواهر دنیا نیست و همه اشیاء، عمق و باطنی در مراتب برتر از خود دارند و خود، نازله و سایه همان حقیقتی هستند که در بالا حضور دارد. به عبارت دیگر، آنچه «اصل» است و «حقیقت» دارد، همان مراتب بالایی وجود است؛ و چیزهایی که در مراتب پایین مشاهده می‌شوند، «نشانه»ها و «جلوه»های او هستند. آنچه در پایین متجلی می‌شود، رقیق شده و ضعیف شده همان کمالی است که در باطن قرار دارد و آن حقیقتی که در بالا حاضر است همه کمالات مادون خود را به صورت شدیدتر و به اضافه کمالاتی دیگر واجد است.

نکته دیگر این‌که خود همین جلوه کردن یک «حقیقت» در عوالم پایین‌تر، کمال و فضیلتی است که موجب ترقی و صعود او می‌شود. یعنی اگر حقیقتی - به صورت غیرطبیعی - نسبت به آشکار کردن خود در عالم دیگر بخل ورزد، خود را از فضیلتی محروم کرده و از امتداد وجودی خود بازمانده است؛ و وقتی خود را در مراتب پایین‌تر ظاهر می‌کند - اگرچه این اتفاق، لازمه ذاتی وجود اوست - اقدامی در تثبیت وجودی خود انجام داده و کمالی دیگر را کسب کرده است.

با توجه به اندیشه شهید مطهری اجمالاً باید گفت تربیت صحیح به دنبال درون‌بینی و محتوایی بوده و به دنبال انسانی است که از پوسته و ظاهر و شکل عبور کرده و به هسته و معنا و محتوا و باطن رسیده که تشخیص بدهد آنچه که هست غیر از آن حقیقت است با اینکه آرایش ظاهری کاملاً به جاست. انسانی که در هر چیزی که نظر می‌کند نظر خود را تنها متوجه ظاهر و قالب آن چیز نکند، بلکه باطن و روح آن چیز را مورد توجه خود قرار دهد تا وقتی که نظر انسان

فقط به ظواهر و قوالب اشیاء معطوف است، از شناختن حقایق امور محروم و در عمل نیز نمی‌تواند از فواید و منافع و خواص امور بهره‌مند و منتفع شود.

برای تحقق این مهم، مربیان می‌بایست نسبت ظاهر و باطن را به خوبی شناخته و بر محورهای آن یعنی «باطن؛ حقیقت ظاهر»، «ظاهر؛ نماد باطن» و «ظاهر؛ وسیله باطن» اشراف داشته باشد. چراکه مربی با مشاهده اعمال ظاهری متربی به ضمیر باطنی وی پی می‌برد و با اصلاح ظواهر می‌تواند به مرور باطن وی را تصحیح کند. همچنین مربی می‌تواند با تکرار یک عمل ظاهری و گرفتن بازخورد صحیح از طرف باطن متربی با مشاهده ظهورات عملی وی، ملکات وی روحانی وی را تقویت و رشد دهد.

منابع

* قرآن کریم.

۱. جعفریان، حسین؛ ومحمدحسن میرزامحمدی (۱۳۹۴)، «تیین نقش و جایگاه اصل تربیتی «گذر از ظاهر به باطن» در سبک زندگی اسلامی و تأثیر آن بر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی»، فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، ۲۳(۲۹)، ص ۷.
۲. صدری، جمشید، وناهید ژبانی (۱۳۹۳)، «تأثیر اصلاح ظاهر بر باطن در آموزه های تربیتی صوفیه»، مجله عرفانیات در ادب فارسی (ادب و عرفان)، ۵(۱۸)، ص ۸۳.
۳. محمدی‌بدر، نرگس؛ محمدرضا سرمدی، وسکنیه احمدیان (۱۳۹۹)، «بررسی تطبیقی تربیت ظاهر و باطن در کلام مولانا و سعدی»، مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، ۴(۱)، ص ۱۵۵-۱۸۲.
۴. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا.
۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، یادداشت‌های استاد مطهری، تهران: صدرا.
6. Given, L. M. (2008), *The SAGE encyclopedia of qualitative research methods*, London: Sage.